

ارث غیر مسلمان از مسلمان

برگرفته از نظریات فقهی مرجع عالیقدر
حضرت آیه الله العظمی صانعی مدظله العالی

ناشر: انتشارات فقه الثقلین

تدوین: مؤسسه فرهنگی فقه الثقلین

نوبت چاپ: اول / زمستان ۱۳۸۶

www.saanei.org

www.feqh.org

فهرست مطالب

پیشگفتار

درآمد

۱ — آرای فقهای امامیه

۲ — آرای فقهای عامه

فصل اول: مبانی و مبادی نظری

۱. اصل اولی در مسأله

۲. معنای کافر

نتیجه گیری و تحقیق

فصل دوم: عدم ارث غیر مسلمان از مسلمان

یکم. روایات خاصه

دسته اول: منع ارث کافر از مسلمان

دسته دوم: منع ارث مشرک از مسلمان

دسته سوم: نفی ارث میان اهل دو ملت [دین]

دسته چهارم: منع ارث ذمی از مسلمان

دسته پنجم: عدم ارث یهودی و نصرانی از مسلمان

دسته ششم: اسلام آوردن پیش از تقسیم ارث

دسته هفتم: روایت های ارتداد

دوم. اختیار عامه

سوم. اجتماعات

فصل سوم: ارث بری مسلمان از غیر مسلمان و حاجب شدن وی از ارث وارثان غیر مسلمان

الف. روایات

نقد و بررسی

ب. اجماع

فصل چهارم: رأی مختار

کتابنامه

پیشگفتار

خداوند متعال در قرآن کریم از دو گونه کرامت انسانی سخن گفته است یکی کرامت ذاتی و دیگری کرامت اکتسابی.

کرامت ذاتی انسان را در سوره اسراء بیان فرموده است:

(وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْوَبْرِ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا)^۱

و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم، و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب ها] برنشانندیم، و از چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم، و آنها را بر بسیاری از آفریده های خود برتری آشکار دادیم.

و از کرامت اکتسابی در سوره حجرات سخن گفته است:

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ)^۲

ای مردم، ما همه شما را از مرد و زنی آفریدیم، و آن گاه شعبه های بسیار و فرق مختلف گردانیدیم تا یک دیگر را بشناسید بزرگوار (و با افتخار)ترین شما نزد خدا باتقواترین مردمند و خدا از حال شما کاملاً آگاه است.

همانا قطعاً و تحقیقاً، خداوند دانا و دارای خبرویت و کارشناسی بی نظیر در جهات انسانی و اجتماعی است، پس ملاکی را که خداوند برای کرامت قرار داده چون ناشی از علم و کارشناسی می باشد، قهراً منطبق با حقیقت و واقعیت است، برخلاف امتیازهایی مانند تفاخر به نسب و حسب و غنی و ثروت و رنگ و نژاد و مرد بودن و زن بودن که همه آنها باطل و وهم و خلاف حقیقت و عبث است، چون منشأ همه آنها جهات مادی و دنیوی است.

(وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ)^۳

این زندگانی چندروزه دنیا نسوس و بازیچه ای بیش نیست و زندگانی اگر مردم بدانند به حقیقت دار آخرت است.

کرامت اکتسابی محصول تلاش آدمی در زندگی است و چگونگی مدیریت احوال و افعال بدان گره خورده است. لیک کرامت ذاتی از آن انسان است از آن جهت که مخلوق خداوند است، خلیفه الله است، مسجود فرشتگان است. دارای قوای ادراکی است، قدرت تشخیص خیر و شر دارد و از قدرت انتخاب برخوردار است. اینها که از یک سو ربط آدمی را به خداوند نشان می دهد و از دیگر سو موجب توانمندی و شایستگی های انسان [البته به خواست خداوند] و کرامت ذاتی او شده است. در اینجا انسان ها صرف نظر از عقاید و باورها، جنسیت و نژاد از این کرامت برخوردارند. طبیعی است این کرامت ذاتی لوازمی دارد و ملزوماتی. ملزوماتش که همان مبانی کرامت به شمار می رود، ویژگی های پیش گفته است. و لوازم کرامت ذاتی انسان احترام به خوردورزی، پرسش گری، آبرو، حقوق اولیه طبیعی و مسائلی از این قبیل است. بخشی از این لوازم به روابط زیستی و معاشرتی انسان ها صرف نظر از اعتقاد و باورها بر می گردد. طبیعی است که خداوند کریم که به انسان کرامت ذاتی بخشیده خود در تشریح و قانونگذاری اش بدان توجه فرموده است.

از جمله اموری که خداوند حکیم و علیم در کرامت انسانی آن را ملحوظ داشته و کانه جزء لاینفک کرامت و از لوازم ماهیت و ذات آن می باشد و رعایت نمودنش خلاف کرامت بلکه حقارت و هتک حرمت انسان است تساوی و برابری انسانها و نبود تبعیض و ظلم در همه حقوق اجتماعی، انسانی، مدنی، جزائی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و... بوده و هست و خواهد بود.

بررسی روابط مسلمان با غیر مسلمان در فقه اسلامی می بایست با منظور کردن قاعده کرامت ذاتی باشد. البته این بدان معنا نیست که ادله خاصه که تاب و توان ضربه زدن و تخصیص دادن این قاعده مسلمه که دلالتش به خاطر جهات تأکید در دلیل قرآنی قاعده بسیار قوی بوده و مانند نص در مسأله است، نادیده انگاشته شود. بلکه کرامت از اصول و کلیات و قواعد عمومی به شمار می رود که فقیه به هنگام استنباط و اجتهاد احکام روابط مسلمان با دیگر نخله ها نباید از آن بدون توجه و عنایت بگذرد.

این دفتر از مجموعه فقه و زندگی به موضوع ارث میان مسلمانان و غیر مسلمانان می پردازد و امیدوار است بتواند با حفظ اصول کلی فقهی و فقه سنتی جواهری و شیخ انصاری (قدس سره) که امام خمینی (سلام الله علیه) به آن عنایت داشت در مسیر حرکت به سوی احکام الهی و وظایف شرعی گام بردارد.

۱. سوره اسراء، آیه ۷۰.

۲. سوره حجرات، آیه ۱۳.

۳. سوره عنکبوت، آیه ۶۴؛ برای مطالعه بیشتر به تفسیر المیزان، ج ۲۱، ص ۱۵۴ مراجعه شود.

والحمد لله

درآمد

یکی از مباحث مطرح در فقه اسلامی مسأله ارث بری کافر از مسلمان و مسلمان از کافر است. این مسأله در کتب فقهی تمامی مذاهب اسلامی به گستردگی مورد توجه و اهتمام است. باید دانست دیدگاه مذاهب فقهی در این مسأله یکسان نیست، بلکه برخی از ابعاد این موضوع مورد توافق همه فقیهان مسلمان است و برخی از ابعاد آن مورد نزاع و اختلاف فقهی است.

همه فقیهان مذاهب اسلامی اعم از شیعه و اهل سنت بر این باورند که کافر از مسلمان ارث نمی برد ولی در ارث بری مسلمان از کافر چنین اتفاق نظری نیست. جمهور فقیهان اهل سنت عقیده دارند که مسلمان از کافر ارث نمی برد ولی مشهور فقیهان شیعه بر این باورند که مسلمان از کافر ارث می برد، چنان که مانع از ارث بری وارثان کافر هم می شوند، یعنی اگر کافری از دنیا رود و یک وارث مسلمان و چند وارث کافر داشته باشد تمام ارث وی به وارث مسلمان می رسد.

لذا پیش از تبیین و تشریح ابعاد مسأله مناسب است به اجمال به دیدگاه ها و آرای فقهی فقهای مذاهب اسلامی در این زمینه اشاره گردد:

۱ - آرای فقهای امامیه

۱ - ۱. شیخ صدوق در کتاب المقنع می فرماید:

«واعلم انه لا يتوارث اهل ملتين، والمسلم يرث الكافر، والكافر لا يرث المسلم، ولو ان رجلا ترك ابناً مسلماً وابناً ذمياً لكان الميراث للابن المسلم».^۴ بدان که اهل دو ملت از یکدیگر ارث نمی برند. [لیکن] مسلم از کافر ارث می برد و کافر از مسلم ارث نمی برد. اگر وارث مردی که از دنیا رفته یک پسر مسلم باشد و یک پسر ذمی، فقط پسر مسلمان ارث می برد و پسر ذمی ارث نمی برد.

۲ - ۱. شیخ مفید در کتاب مقنعه می فرماید:

«ويرث اهل الإسلام بالنسب والسبب اهل الكفر والإسلام. ولا يرث كافر مسلماً على حال. فإن ترك اليهودي أو النصراني أو المجوسي، ابناً مسلماً وابناً على ملته فميراثه عند آل محمد (عليه السلام) لابنه المسلم دون الكافر».^۵

مسلمان به وسیله نسب و سبب از کافر و مسلمان ارث می برد، و به هیچ وجه کافر از مسلمان ارث نمی برد، بنابراین اگر یک نفر یهودی یا نصرانی و یا مجوسی فوت کند و دارای فرزند مسلمان و فرزند غیر مسلمان باشد، تمامی ارث میت به فرزند مسلمان می رسد و فرزند کافر او هیچ ارثی نمی برد.

۳ - ۱. سید مرتضی در کتاب مسائل الناصریات می فرماید:

«نحن نرث المشركين ونحجهم» هذا صحيح، وإليه يذهب اصحابنا... ونحن نقول إن المسلم يرث الكافر ولا يرثه الكافر، فلا توارث بين الملتين».^۶ ما (مسلمانان) از مشرکین ارث می بریم و مانع ارث بری آنها نیز می شویم. این کلام صحیحی است و مذهب اصحاب ما نیز چنین است... و ما می گوئیم که مسلم از کافر ارث می برد، لیکن کافر از مسلم ارث نمی برد، پس بین دو ملت توارث وجود ندارد.

۴ - ۱. ابی الصلاح حلبی در این رابطه در کتاب الکافی فی الفقه می نویسد:

«ولا يرث الكافر المسلم وان اختلف جهات كفره وقرب نسبه، ويرث المسلم الكافر وان بعد نسبه كابن خال مسلم لموروث مسلم، او (کذا) کافر له ولد كافر بيهودية او نصرانية او جبر او تشبيه او جحد نبوة او امامة، ميراثه لابن خاله المسلم دون ولده الكافر».^۷

هیچ نوع کافری ولو جهت کفرش مختلف باشد از مسلمان ارث نمی برد، و مسلمان از کافر ولو آنکه از نظر قرابت و فامیلی با میت فاصله داشته باشد ارث می برد، مثلاً پسر دایی مسلمان میت (خواه میت مسلمان باشد یا غیر مسلمان) بر فرزند میت که غیر مسلمان باشد در ارث بری

۴ . المقنع، ص ۵۰۲.

۵ . المقنعة، ص ۷۰۰.

۶ . الناصریات، المسألة السابعة والتسعون والمائة، ص ۴۲۱.

۷ . الکافی فی الفقه، ص ۳۷۴.

مقدم است و هیچ گونه ارثی به فرزند غیر مسلمان میت نمی رسد، و در غیر مسلمان بودن فرزند میت فرقی بین این که او یهودی باشد یا نصرانی یا جبری یا قاتل به تشبیه یا منکر پیامبر و امامت نمی باشد.

۵ - ۱. ابن حمزه در وسیله می فرماید:

«المسلم يرث الكافر ولا يرثه الكافر».^۸

مسلمان از کافر ارث می برد، لیکن کافر از مسلمان ارث نمی برد.

۶ - ۱. مرحوم محقق در کتاب شرایع می فرماید:

«والکفر المانع: هو ما يخرج به معتقده عن سمة الاسلام. فلا يرث ذمي ولا حربي ولا مرتد مسلماً ويرث المسلم الكافر، اصلياً او مرتداً. ولو مات كافر وله ورثة كفار ووارث مسلم، كان ميراثه للمسلم - ولو كان مولى نعمة او ضامن جريرة - دون الكافر وان قرب ولو لم يخلف الكافر مسلماً ورثه الكافر إذا كان اصلياً».^۹

۷ - ۱. صاحب کتاب الجامع للشرایع نیز می فرماید:

«والکفار يتوارثون وان اختلفت، مللهم والمسلمون يتوارثون وان اختلفوا في الآراء. وان ترك الكافر ولدًا كافرًا، وابن اخ، وابن أخت مسلمين فالثلث لابن الاخت والثلثان لابن الأخ دون الولد».^{۱۰}

۸ - ۱. شهید در دروس می فرماید:

«وثانيها: الكفر، فلا يرث الكافر المسلم وان قرب، حتى ان ضامن الجريرة المسلم والامام يمنعانه، ويرث المسلم الكافر ويمنع ورثته الكفار، وان قربوا وبعد».^{۱۱}

۹ - ۱. همچنین در کتاب جواهر الکلام درباره ارث بری مسلمان از کافر و عدم ارث بری کافر از مسلمان چنین آمده است:

«فالكفر المانع عنه... فلا يرث ذمي ولا حربي ولا مرتد ولا غيرهم من أصناف الكفار مسلماً بلا خلاف فيه بين المسلمين، بل الاجماع بقسميه عليه، بل المنقول منه مستفيض أو متواتر كالنصوص ولا يتعكس عندنا بل يرث المسلم الكافر أصلياً ومرتداً فان الاسلام لم يزد له إلا عزاً، كما في النصوص».^{۱۲}

کفر مانع از ارث می باشد. از این رو کافر ذمی و حربی و مرتد و سایر اصناف کفار از مسلمان ارث نمی برند و در این مسأله میان مسلمانان اختلافی نیست و اجماع محصل و منقول بر این دلالت دارد. بلکه اجماع منقول مانند روایت ها مستفیض و یا متواتر است. و نزد امامیه عکس این مسأله صحیح نیست یعنی مسلمان از کافر ارث می برد خواه کافر اصلی باشد و یا مرتد، زیرا اسلام بر عزت مسلمان می افزاید چنان که در روایت ها آمده است.

۲ - آرای فقهای عامه

شافعی (۱۵۰ - ۲۰۴ ق) در کتاب الام می گوید:

أخبرنا سفیان بن عیینة عن الزهري عن علي بن الحسين عن عمرو بن عثمان عن أسامة بن زيد أن رسول الله(صلى الله عليه وآله) قال: «لا يرث المسلم الكافر ولا الكافر المسلم». قال الشافعي: وبهذا نقول فكل من خالف دين الاسلام من اهل الكتاب ومن اهل الاوثان؛ فإن ارتد أحد من هؤلاء عن الاسلام لم يرثه المسلم لقول رسول الله(صلى الله عليه وآله) وقطع الله الولاية بين المسلمين والمشركين، فوافقنا بعض الناس على كل كافر إلا المرتد وحده فإنه قال: ترثه ورثته من المسلمين؛^{۱۳}

سفیان بن عیینة از زهري از علی بن الحسین از عمرو بن عثمان از اسامة بن زید نقل می کند که رسول خدا(صلى الله عليه وآله) فرمود: مسلمان از کافر ارث نمی برد و کافر هم از مسلمان ارث نمی برد.

۸. الوسيلة الى نيل الفضيلة، ص ۳۹۴.

۹. شرایع الاسلام، ۴، ص ۵.

۱۰. الجامع للشرایع، ص ۵۰۲.

۱۱. الدروس الشرعية، ۲، ص ۳۴۴.

۱۲. جواهر، ج ۳۹، ص ۱۵.

۱۳. الام، ج ۲، جزء رابع، ص ۸۹.

شافعی گفته است ما هم بر همین عقیده ایم. پس هر کس با اسلام مخالفت ورزد از اهل کتاب یا بت پرستان و اگر کسی از اسلام برگردد، مسلمان از او ارث نمی برد به جهت سخن پیامبر(صلی الله علیه وآله) که فرموده اند: و خداوند پیوند میان مسلمانان و مشرکان را قطع کرده است. گرچه بعضی از مردم در این مورد با ما هم رأی هستند و لکن برخی دیگر مرتد را استثنا کرده اند و گفته اند ورثه مسلمان از مرتد ارث می برد.

ابو اسحاق ابراهیم بن علی شیرازی شافعی (م ۴۷۶ ق) در کتاب المذهب می نویسد:

ولا يرث المسلم من الكافر، ولا الكافر من المسلم، أصلياً كان أو مرتداً، لما روی أسامة بن زيد (رضی الله عنه) أن رسول الله(صلی الله علیه وآله) قال: «لا يرث المسلم الكافر، ولا الكافر المسلم»؛^{۱۴}

مسلمان از کافر ارث نمی برد چنان که کافر از مسلمان ارث نمی برد، خواه کافر اصلی باشد یا مرتد، به خاطر آن چه که اسامة بن زيد از رسول خدا(صلی الله علیه وآله) روایت کرده است که فرمود: مسلمان از کافر ارث نمی برد چنان که کافر از مسلمان ارث نمی برد.

احمد بن محمد بن قدوری حنفی (۳۳۲ — ۴۲۸ ق) در کتاب المختصر می نویسد:

والكفر كله ملة واحدة يتوارث به اهله. ولا يرث المسلم من الكافر، ولا الكافر من المسلم، و مال المرتد لو رثته من المسلمين، و ما اكتسبه في حال رده فيء؛^{۱۵}

تمامی کفر یک کیش واحد است، و کافران از یکدیگر ارث می برند، ولی مسلمان از کافر و کافر از مسلمان ارث نمی برد. ثروت مرتد از آن وارثان مسلمان وی می باشد و آنچه در زمان ارتداد به دست آورد، فیء خواهد بود.

ابن رشد مالکی (۴۵۰ — ۵۲۰ ق) در کتاب بداية المجتهد می نویسد:

أنه أجمع المسلمون على أن الكافر لا يرث المسلم لقوله تعالى: (وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً) ولما ثبت من قوله (عليه الصلاة والسلام): لا يرث المسلم الكافر ولا الكافر المسلم.

و اختلافوا في ميراث المسلم الكافر، وفي ميراث المسلم المرتد، فذهب جمهور العلماء من الصحابة والتابعين وفقهاء الامصار إلى أنه لا يرث المسلم الكافر بهذا الاثر الثابت، وذهب معاذ بن جبل و معاوية من الصحابة وسعيد بن المسيب و مسروق من التابعين و جماعة إلى أن المسلم يرث الكافر؛^{۱۶} تمامی مسلمانان اتفاق دارند که کافر از مسلمان ارث نمی برد، زیرا خداوند در قرآن فرموده است: برای کافران بر مؤمنان سلطه ای نیست. و نیز رسول خدا(صلی الله علیه وآله) فرموده است: مسلمان از کافر و کافر از مسلمان ارث نمی برد.

اما در مورد ارث بری مسلمان از کافر و مرتد مسلمان، اختلاف کرده اند. جمهور عالمان از صحابه و تابعین و فقیهان عصرهای مختلف بر این عقیده اند که مسلمان از کافر ارث نمی برد. لیکن معاذ بن جبل و معاویه از میان صحابه و سعید بن مسیب و مسروق از میان تابعان و گروهی دیگر بر این عقیده اند که مسلمان از کافر ارث می برد.

ابن قدامة حنبلی (۵۴۱ — ۶۲۰ ق) در کتاب المقنع نوشته است:

لا يرث المسلم الكافر؛ ولا الكافر المسلم، الا أن يسلم قبل قسم الميراث، فیرثه؛^{۱۷}

مسلمان از کافر ارث نمی برد و کافر از مسلمان ارث نمی برد، مگر آن که کافر پیش از تقسیم ارث مسلمان گردد که در این صورت ارث خواهد بُرد.

و نیز همو در کتاب الکافی نوشته است:

و يمنع الميراث ثلاثة اشیاء: اختلاف الدين. فلا يرث مسلم كافرًا ولا كافر مسلمًا بحال، لما روی أسامة بن زيد عن النبي(صلی الله علیه وآله) انه قال: لا يرث الكافر المسلم، ولا المسلم الكافر؛^{۱۸}

سه چیز از ارث بری منع می کند: یکی از آنها اختلاف در دین است. پس مسلمان از کافر و کافر از مسلمان در هیچ حالی ارث نمی برد. به دلیل روایت اسامة بن زيد از پیامبر(صلی الله علیه وآله) که فرمود: کافر از مسلمان و مسلمان از کافر ارث نمی برد.

۱۴ . المجموع شرح المذهب، ج ۱۸، ص ۲۰۷.

۱۵ . الباب في شرح الكتاب على المختصر، ج ۴، ص ۱۹۷.

۱۶ . بداية المجتهد ونهاية المقتصد، ج ۲، ص ۲۸۷.

۱۷ . المقنع ابن قدامة، ص ۱۹۱.

۱۸ . الکافی في فقه الامام احمد بن حنبل، ص ۵۶۲.

چنان که از نقل آرا به دست آمد در این موضوع سه مسأله وجود دارد:

۱. عدم ارث بری کافر از مسلمان، که مورد اتفاق همه مذاهب اسلامی است.

۲. ارث بری مسلمان از کافر که باور فقیهان امامیه می باشد.

۳. مانعیت مسلمان از ارث بری وارثان کافر که این هم باور فقیهان امامیه است.

بررسی های فقهی ما در این نوشتار نشان می دهد که عدم ارث بری کافر از مسلمان معنایی خاص دارد یعنی هر غیر مسلمانی را شامل نیست، و به عبارت دیگر کافر اخص مطلق از غیر مسلمان است. چنان که مانعیت مسلمان از ارث بری وارثان کافر نیز همین معنا را دارد. برای تشریح دیدگاه مختار و نقد و بررسی دیدگاهی که نسبت آن به فقه امامیه معروف است، این رساله در چهارفصل بدین شرح تنظیم می گردد:

فصل اول: مبانی و مبادی نظری،

فصل دوم: عدم ارث غیر مسلمان از مسلمان،

فصل سوم: ارث بری مسلمان از غیر مسلمان و حاجب شدن وی از ارث وارثان غیر مسلمان،

فصل چهارم: رأی مختار.

فصل اول مبانی و مبادی نظری

در این فصل برخی مبادی و مبانی نظری که می تواند پیش فرض بحث های فقهی آتی قرار گیرد، مورد بحث و گفتگو قرار می گیرد، از میان مبادی و مبانی دو مسأله حایز اهمیت است: یکی اصل اولی در مسأله توارث مسلمان و کافر و دیگری بررسی و تحلیل معنای کافر.

۱. اصل اولی در مسأله

اطلاق ادله ارث در کتاب و سنت اقتضا می کند که هر وارثی از مورث خود ارث برد و دین و عقیده در این امر دخالتی ندارد. یکی از این اطلاعات آیه شریفه ذیل می باشد:

(وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ)^{۱۹}

و خویشاوندان نسبت به یکدیگر [از دیگران] در کتاب خدا سزاوارترند.

ناگفته نماند که این آیه همانند روایات ذیل آن و روایات دیگر مشابه به آن زیر بنای مسأله توارث از جهت افراد ارث برنده است و این آیه از آیات اصولی قوانین ارث محسوب می شود و شما در سراسر فقه شیعه نمی توانید موردی را پیدا کنید که بر خلاف آیه و این اصل اساسی الهی و قرآنی باشد، یعنی وارثی که غیر اقرب است مقدم بر وارث اقرب باشد و در لسان فقها از مضمون آیه تعبیر به قاعده اقریبیت شده است.

یکی دیگر از ادله ای که با اطلاقش دلالت می کند بر این که هر وارثی از مورث خود ارث می برد حدیث ذیل می باشد.

عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد البرقي، وعلی بن إبراهيم، عن أبيه جميعاً، عن القاسم بن محمد الاصبهاني، عن سليمان بن داود المنقري، عن

سفيان ابن عيينة، عن أبي عبد الله (عليه السلام) أن النبي (صلى الله عليه وآله) قال: ... ومن ترك مالا فلورثته...^{۲۰}

آنچه را که مرده از ثروت پس از مرگ به جای گذارد از آن وارثان او خواهد بود.

۲. معنای کافر

آیا مراد از کافر در آیات و روایات غیر مسلمان است یا این که تنها شامل کسانی می شود که با علم و آگاهی به انکار رو آورده اند؟ به سخن دیگر

آیا کافر هر غیر مسلمانی است خواه قاصر باشد یا مقصر؟ و یا این که تنها به غیر مسلمان مقصر کافر می گویند؟

در تعبیرهای فقیهان عموماً کافر معنای عام دارد و شامل مقصر و قاصر می گردد، ولی به نظر ما کافر در اصطلاح قرآن و سنت تنها به غیر مسلمان

مقصر اطلاق می شود و شامل افراد قاصر نمی شود. به سخن دیگر کافر تنها به افراد معاند و منکر و کسانی اطلاق می گردد که حق را می شناسند و نزد

۱۹. سوره انفال، آیه ۷۵؛ سوره احزاب، آیه ۶.

۲۰. الکافی، ج ۱، ص ۴۰۶، ح ۶.

آنها حق بودن خداوند و آیات نازل او و پیامبرانش ثابت می باشد، لیکن با توجه به این یقین باز هم منکر خداوند یا آیات نازل او و یا پیامبران فرستاده شده از طرف او می باشند، بنابراین افراد قاصر که از روی جهالت و ناتوانی بر جستجو، از حقیقت دور مانده اند را کافر نمی گویند. شاهد ما بر این ادعا عبارت است از:

۱. در موارد فراوانی از قرآن و سنت عذاب و آتش را به کافر وعده داده است. و از نظر عقل و نقل روشن است که غیر مسلمان قاصر، مشمول وعده عذاب و آتش نیست؛ زیرا عذاب این گونه افراد اولاً: ظلم و خلاف عدل است و شامل قاعده قبح عقاب بلا بیان می باشد، ثانیاً: خداوند در قرآن صراحتاً این مسئله را بیان نموده است:

(وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا)؛^{۲۱}

و ما تا رسولی نفرستیم (و بر خلق اتمام حجت نکنیم) هرگز به عذاب نمی پردازیم.

ناگفته نماند که بسیاری از اصولیین به این آیه جهت استدلال بر برائت تمسک نموده اند و رسول را به معنای عدم حجت و دلیل اخذ نموده اند. با توجه به این آیه و آیتی که به کافران وعده عذاب داده است مشخص می گردد که عذاب و عقوبت مترتب بر ابلاغ دلیل و حجت است و آن کسی که دلیل و حجت به او نرسیده است و علم به حجت و حق بودن ندارد به او کافر اطلاق نمی گردد، چرا که اگر به او اطلاق کافر گردد باید مشمول عذاب باشد و این آیه صریحاً عذاب بدون ابلاغ حجت را نفی می نماید.

۲. در روایت های متعددی کافر با قیودی معرفی شده که تنها شامل مقصر می شود که به دو نمونه از این روایت ها اشاره می گردد:

— امیرالمؤمنین حضرت علی (علیه السلام) در خطبه دوم نماز جمعه چنین می فرمود:

... اللهم عذب كفرة اهل الكتاب، الذين يصدون عن سيالك، و يجحدون آياتك، و يكذبون رسلك...؛^{۲۲}

پروردگارا! کافران از اهل کتاب، آنان که راه تو را سد می کنند و آیات تو را انکار می کنند و پیامبرانت را تکذیب می کنند، کیفر فرما.^{۲۳}

در این بیان حضرت، کافران از اهل کتاب را نفرین می کند نه تمامی اهل کتاب را. آن گاه آنان را چنین توصیف و معرفی کرده است کسانی که راه تو را سد می کنند و آیات تو را جحد و انکار می کنند و پیامبران تو را تکذیب می کنند. این تقیید و توصیف در مقام معرفی کافران از اهل کتاب نشان از این دارد که کافر تنها بر مقصر جاحد آنها اطلاق می گردد و شامل افراد قاصر نمی شود، و کفر اخص از عدم اسلام است. و در اطلاق کافر عناد با علم موضوعیت دارد چرا که در لغت جحد به معنای انکار با علم به کار برده شده است، فیومی در المصباح المنیر، صفحه ۹۱ ذیل کلمه جَحْدَةُ می فرماید: «حَقُّهُ وَبِحَقِّهِ (جَحْدًا) و (جَحْوَدًا) انکره ولا یكون الاعلی علم من الجاحد به». و جحد در مفردات راغب این گونه معنی گردیده است: «الجحود نفی مافی القلب اثباته واثبات مافی القلب نفیه».^{۲۴} معنای جحد انکار آنچه در قلب ثابت شده و اثبات آن چیزی است که در قلب نفی گردیده است.

در المنجد صفحه ۷۹ این طور معنی شده: «جَحَدًا: جَحْوَدًا: کفر به — کذب — حقه و بحقه انکر مع علمه به فهو جاحد».

— روایت ابو عمرو زبیری از امام صادق (علیه السلام):

قال: قلت له: أخبرني عن وجوه الكفر في كتاب الله عز وجل قال: «الكفر في كتاب الله على خمسة أوجه:

فمنها كفر الجحود، والجحود على وجهين؛ والكفر بترك ما أمر الله وكفر البراءة وكفر التعم.

فأما كفر الجحود فهو الجحود بالرّبوبيّة، وهو قول من يقول: لا ربّ ولا جنة ولا نار، وهو قول صنّفين من الزنادقة، يقال لهم: الدّهريّة وهم الذين يقولون: (وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ).^{۲۵} وهو دين وضعوه لأنفسهم بالاستحسان على غير تثبت منهم ولا تحقيق لشيء ما يقولون قال الله عز وجل: (إِنْ

۲۱. سوره اسراء، آیه ۱۵.

۲۲. من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۲۷۷، ح ۱۲۶۲.

۲۳. علامه مجلسی (رحمة الله عليه) در روضة المتقين این خطبه را یکی از بهترین خطبه ها دانسته است و سفارش بر مداومت بر آن نموده است: «وهذه

الخطبة والخطبة الكبيرة التي رواها الكليني في الصحيح عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر (عليه السلام) من أحسن الخطب المروية فينبغي المداومة عليهما»

روضة المتقين، ج ۲، ص ۶۰۶.

۲۴. مفردات غريب القرآن، ص ۸۸.

۲۵. سوره جاثیه، آیه ۲۴.

هُم إِلَّا يَتُوبُونَ^{۲۶} أَنْ ذَلِكَ كَمَا يَقُولُونَ وَ قَالَ: (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ)^{۲۷}؛ یعنی بتوحید الله تعالى. فهذا أحد وجوه الكفر.

وأما الوجه الآخر من الجحود على معرفة وهو أن يجحد الجاحدو هو يعلم أنه حق، قد استقرّ عنده، وقد قال الله عزّوجلّ: (وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ غُلُوبًا)^{۲۸} و قال الله عزّوجلّ: (وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ)^{۲۹} فهذا تفسير وجهي الجحود...^{۳۰}

ابو عمرو گوید به امام صادق(علیه السلام) عرض کردم انواع کفر را در قرآن برایم گزارش فرمایید. فرمود: کفر در قرآن بر پنج وجه است: کفر انکار که خود دو گونه است، کفر به ترک فرامین خداوند، کفر برائت و کفر نعمت ها. کفر جحود، انکار ربوبیت الهی است و این سخن کسانی است که می گویند: نه پروردگاری هست و نه بهشتی و نه دوزخی، و این سخن دو گروه از زندیق ها است که به آنان دهریه گویند و اینها کسانی هستند که می گویند: روزگار ما را نابود می کند، این آئینی است که خود بدون تحقیق و بررسی و بر پایه هواها ساخته اند. خداوند درباره ایشان می فرماید: آنان تنها حدس و گمان دارند. و فرمود: آنان کفر پیشه ساختند، تفاوتی نمی کنند چه آنها را انذار کنی و چه انذار نکنی، ایمان نخواهند آورد. یعنی توحید خداوند را نمی پذیرند. این يك قسم از اقسام کفر است. گونه دیگر کفر انکار از روی شناخت است که با علم به حق و حقیقت آن را انکار می کند. خداوند فرموده است: آن را انکار کردند با آن که بدان یقین داشتند و این تنها از روی ستمگری و برتری جویی است. و نیز خداوند فرموده است: آنان پیش از این بر کافران طلب پیروزی و گشایش داشتند، اما آن گاه که حقیقت را شناختند بدان کفر ورزیدند. پس نفرین خداوند بر کافران باد. این تفسیر دو وجه جحود است.

با توجه به این که در این روایت امام(علیه السلام) به آیاتی از قرآن تمسک و استشهاد نموده اند، مناسب است در این اینجا اشاره ای نیز به بحث تفسیری این آیات که مؤید مدعای ما می باشد داشته باشیم. صاحب تفسیر المیزان در ذیل آیه ۲۳ سوره جاثیه: (أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ...می فرماید مراد از این آیه با توجه به این که خداوند سبحان کلمه (إِلَهَهُ) را مقدم بر کلمه (هَوَاهُ) قرار داده است، این است که، آنانی که خداوند را انکار می کنند می دانند که خدایی وجود دارد و باید او را عبادت نمایند، لیکن با توجه به همین علم هوای خویش را جایگزین خداوند می نمایند و آن را عبادت می کنند، بنابراین چنین شخصی با علم به خداوند سبحان کافر به خداوند می باشد لذا خداوند در ادامه آیه فرماید: (وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ... یعنی این که چنین شخصی از طرف خداوند گمراه شده است و این گمراهی از طرف ذات باری تعالی به جهت تبعیت کردن کافر از هوی نفس می باشد با این که علم به خداوند سبحان و وجوب بندگی او داشته است.^{۳۱}

از آنچه که صاحب المیزان بیان داشتند نتیجه می گیریم که اولاً کفر به معنای منکر با علم است و ثانیاً اضلال و گمراهی کافر به جهت علم داشتن او به خداوند سبحان است و این اضلال مترتب و مستقر بر علم خود کافر است نه این که بگوییم خداوند با توجه به علم خودش نسبت به حال این کافر او را گمراه کرده است.

۳. سومین شاهد بر مدعای ما لغت است، زیرا کفر در لغت به معنای پوشاندن است.

راغب اصفهانی در معنای کفر می گوید:

الكفر في اللغة: ستر الشيء، و وصف الليل بالكافر لستره الاشخاص، والزراع لستره البذر في الارض... كفر النعمة وكفراها: سترها بترك اداء شكرها؛^{۳۲}

کفر در لغت به معنای پوشاندن است، شب را از آن جهت کافر گویند که اشخاص را می پوشاند، و کشاورز را از آن روی کافر گویند که بذر را در زمین پنهان می کند. ... کفر نعمت، یعنی پوشاندن و مخفی کردن نعمت به اینکه شکر آن را به جا نیاورد.

همچنین در الصحاح کفر چنین معنا شده است:

۲۶ . سوره جاثیه، آیه ۲۴ .

۲۷ . سوره بقره، آیه ۶ .

۲۸ . سوره نمل، آیه ۱۴ .

۲۹ . سوره بقره، آیه ۸۹ .

۳۰ . الکافی، ج ۲، ص ۳۸۹، ح ۱ .

۳۱ . المیزان، ج ۱۸، ص ۱۶۷ — ۱۷۶ .

۳۲ . مفردات غریب القرآن، ص ۴۳۳ .

«الکافر: اللیل المظلم؛ لانه ستر کل شیء بظلمته، والکافر: الذی کفر درعه بثوب؛ أى غطاه ولبسه فوقه، وکل شیء غطی شیئاً فقد کفره. قال ابن السکیت: ومنه سُمی الکافر؛ لأنه یستر نعم الله علیه... والکافر: الزارع؛ لأنه یغطی البذر بالتراب»^{۳۳}

کافر یعنی شب تاریک، زیرا با تاریکی خود همه چیز را می پوشاند. کافر یعنی کسی که با لباس زرهش را پوشاند یعنی لباس را بر روی زره پوشاند. هر چیزی که چیز دیگری را بپوشاند می گویند: کفره.

ابن سکیت گفته است کافر نیز به همین جهت کافر نامیده شده، زیرا نعمت های خداوند را مخفی می کند و نیز به کشاورز کافر گویند، زیرا بذر را با خاک می پوشاند.

فیروزآبادی در قاموس در معنای کفر نوشته است:

«... و کفر نعمة الله، وبها کُفُوراً وکُفُراً: جحدھا وسترھا. وکأفره حقّه: جحدّه. والمکفّر کمعظم: المجحود النعمة مع إحسانه. وکافر: جاحد لأنعم الله تعالی»^{۳۴}

نعمت های خدا را کافر شد یعنی آن را انکار کرد و پوشاند، حق او را کافر شد یعنی حق او را منکر شد. مکفّر به کسی گویند که با آن که نیکی می کند، نعمت ها و خوبی هایش انکار می شود. کافر یعنی کسی که نعمت های خدا را انکار می کند.

و ابن منظور در لسان العرب همان مطلب فیروزآبادی را به صورت کامل آورده است.^{۳۵}

روشن است که پوشاندن بدون آگاهی نیست به کسی که چیزی را می داند و انکار می کند می گویند پوشاننده است، اما بر غافل بی خبر که جز باورهای باطل به چیزی آگاهی ندارد نمی گویند پوشاننده است.

در تعلیقه کتاب قوانین در مبحث عدم جواز تقلید در اصول دین چنین آمده است:

... بل نقول، یظهر من لفظ الکافر هو المقصر، فیکون القاصر خلاف الظاهر، وخلاف المتبادر من هذا اللفظ، فیکون محکوماً بعدم ارادته منه. و وجه هذا الظهور أنّ الکافر مشتق من الکفر؛ بمعنى الستر، وهو فعل اختیاری صادر عن قصد وشعور، فلا بدّ أن یکون المراد من الکافر من یکون کفره كذلك، ولا یکون ذلك إلا کفر المقصر لا القاصر؛ فإن کفر القاصر انکفار لا کفر، نظیر الفرق بین الاستتار والستر، والانجعال والجعل، والانکسار والکسر، فتدبر؛^{۳۶}

گوییم ظهور واژه کافر در مقصر است و قاصر خلاف ظاهر و خلاف متبادر از لفظ است. پس قطعاً از واژه کافر، قاصر اراده نمی شود. دلیل این ظهور ادعا شده این است که کافر از کفر به معنای پوشاندن و مخفی کردن، مشتق شده است و مخفی کردن فعل اختیاری از روی قصد و آگاهی است، پس می بایست مراد از کافر نیز چنین چیزی باشد و این تنها بر مقصر صادق است نه بر قاصر. زیرا کفر قاصر حقیقتاً پوشاندن نیست بلکه انکفار (پوشانده شده) است مانند تفاوت استتار و ستر، انجعال و جعل و انکسار و کسر [که در همه اینها در فعل ثلاثی، قصد و شعور نهفته است ولی در فعل مزید چنین نیست].

نتیجه گیری و تحقیق

با توجه به معنای کفر و کافر در کتاب و سنت و لغت که ظهور در جحد و جاحد داشت و شامل کسی می گردید که با توجه به علمش به حقایق اسلام و اتمام حجت بر او باز هم اصرار بر کفر و براءت از اسلام و انکار آن می نماید، نتیجه می گیریم که غیر مسلم شامل همه افراد غیر مسلمان قاصر می باشد و کفر اخص مطلق از عدم اسلام است و شامل همه غیر مسلمانها نمی گردد.

فصل دوم عدم ارث غیر مسلمان از مسلمان

چنان که گذشت فقیهان همه مذاهب اسلامی بر این عقیده اند که کافر از مسلمان ارث نمی برد و معنای کافر را عام گرفته اند که شامل مقصر و قاصر می شود، بلکه تصریح کردند که تمامی اصناف کفار در این مسأله مشترکند. آرای آنها را در پیش از این آوردیم. در این فصل به نقد و بررسی این دیدگاه می پردازیم.

۳۳. الصحاح، ج ۱، ص ۶۵۱.

۳۴. قاموس المحیط، ص ۴۲۴.

۳۵. لسان العرب، ج ۱۲، ص ۱۱۸.

۳۶. حدیقة الاصول، تعلیقة علی القوانين، ج ۲، ص ۱۷۰.

مستندات مشهور را می توان به سه دسته ذیل تقسیم کرد:
گروه نخست، روایات خاصه ای است که بر این مضمون گواهی می دهد.
دومین دلیل، روایات عامه ای است که بدان استناد می شود.
دلیل سوم، اجماعی است که در این مسأله ادعا شده و مورد استناد قرار می گیرد.
اینک به بررسی این ادله می پردازیم.

یکم. روایات خاصه

روایات های خاصه که می تواند مستند این رأی قرار گیرد، هفت طایفه است.

دسته اول: منع ارث کافر از مسلمان

سه روایت بر این مضمون دلالت می کند:

۱. وعنه، عن الحسن بن صالح، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: المسلم يحجب الكافر، ويرثه، والكافر لا يحجب المسلم ولا يرثه؛^{۳۷}
امام صادق (علیه السلام) فرمود: مسلمان جلوی ارث کافر را می گیرد و خود ارث می برد ولی کافر جلوی ارث مسلمان را نمی گیرد و ارث نمی برد.
۲. وباسناده، عن الحسن بن علي الخزاز، عن أحمد بن عائذ، عن أبي خديجة، عن أبي عبد الله (عليه السلام): لا يرث الكافر المسلم...؛^{۳۸}
امام صادق (علیه السلام) فرمود: کافر از مسلمان ارث نمی برد.
۳. وباسناده، عن علي بن الحسن بن فضال، عن محمد بن عبد الله بن زرارة، عن القاسم بن عروة، عن أبي العباس قال: سمعت أبا عبد الله (عليه السلام) يقول: لا يتوارث أهل ملتين يرث هذا هذا ويرث هذا إلا أن المسلم يرث الكافر والكافر لا يرث المسلم؛^{۳۹}
ابی العباس گفت: شنیدم که امام صادق (علیه السلام) فرمود: پیروان دو کیش از یکدیگر ارث نمی برند، مسلم از مسلم و کافر از کافر ارث می برد، لیکن مسلمان از کافر ارث می برد، ولی کافر از مسلمان ارث نمی برد.
معنای کافر در این روایت ها غیر مسلمان نیست که شامل قاصر و مقصر گردد، بلکه به قرآینی که در فصل نخست آوردیم کافر اختصاص به مقصر دارد.
از این رو نمی توان ادعای عام فقیهان را به این احادیث مستند ساخت.

دسته دوم: منع ارث مشرک از مسلمان

در این زمینه به دو روایت استدلال می شود:

۱. وباسناده، عن زرعة، عن سماعة، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، قال: سألته عن المسلم، هل يرث المشرك؟ قال: نعم، فأما المشرك فلا يرث المسلم؛^{۴۰}
سماعه گوید از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم آیا مرد مسلمان از مشرک ارث می برد؟ فرمود: بلی، ولی مشرک از مسلمان ارث نمی برد.
۲. ورواه الشيخ باسناده، عن يونس، عن زرعة، عن سماعة، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عن الرجل المسلم هل يرث المشرك؟ قال: نعم، ولا يرث المشرك المسلم؛^{۴۱}
سماعه گوید از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم آیا مرد مسلمان از مشرک ارث می برد؟ فرمود: بلی، ولی مشرک از مسلمان ارث نمی برد.
درباره این روایت ها به دو نکته باید توجه کرد:

۳۷. وسائل الشیعة، ج ۲۶، ص ۱۱، ح ۲.

۳۸. همان، ص ۱۲، ح ۳.

۳۹. همان، ص ۱۵، ح ۱۵.

۴۰. همان، ص ۱۳، ح ۵.

۴۱. همان، ذیل ح ۵.

۱. این دو روایت بر حسب ظاهر اگر نگوییم قطعاً، يك روایت اند زیرا سؤال کننده، پاسخ دهنده و مضمون یکی است و اختلاف اندك دو مضمون ضرری به وحدت نمی رساند.

۲. این روایت ها نیز همچون دسته نخست اختصاص به مشرکان مقصر دارد که از روی علم و عمد و تقصیر به شرك رو آورده اند و شامل شرك برخاسته از غفلت و قصور نمی شود. خداوند در قرآن می فرماید:

(إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ)؛^{۴۲}

همانا مشرکان نجس و پلیدند.

و چون «المشركون» جمع با الف و لام است دلالت دارد بر اینکه هر جا شرك هست نجاست و خبثات روحی نیز هست و روشن است که این خبثات روحی و پلیدی را نمی توان به افراد غافل و قاصر نسبت داد. هم چنان که غفلت مانع از کيفر و عقوبت می گردد، مانع از اسباب موجب آن نیز می شود.

بنابراین دعوی عموم از این روایت ها نمی توان داشت.

دسته سوم: نفی ارث میان اهل دو ملت [دین]

چهار روایت بر این مفهوم دلالت می کند:

۱. وباسناد، عن موسى بن بكر، عن عبد الرحمن بن أعين، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: «لا يتوارث أهل ملتين، نحن نرثهم ولا يرثونا، إن الله عز وجل لم يزدنا بالإسلام إلا عزاً»؛^{۴۳}

امام صادق (عليه السلام) فرمود: پیروان دو کیش از یکدیگر ارث نمی برند، ما از آنان ارث می بریم ولی آنان از ما ارث نمی برند. خداوند با انتخاب اسلام بر عزت ما افزوده است.

۲. محمد بن يعقوب، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن أبي عمير، عن جميل، و هشام، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، أنه قال فيما روى الناس عن النبي (صلى الله عليه وآله) أنه قال: «لا يتوارث أهل ملتين، قال: نرثهم ولا يرثونا، إن الإسلام لم يزد في حقّه إلا شدة»؛^{۴۴}

امام صادق (عليه السلام) فرمود: پیروان دو کیش از یکدیگر ارث نمی برند، ما از آنها ارث می بریم ولی آنها از ما ارث نمی برند. اسلام درباره آنان بر شدت و سخت گیری افزوده است.

۳. وباسناد، عن علي بن الحسن بن فضال، عن محمد بن عبدالله بن زرارة، عن القاسم بن عروة، عن أبي العباس، قال: سمعت أبا عبد الله (عليه السلام) يقول: «لا يتوارث أهل ملتين، يرث هذا هذا، ويرث هذا هذا، إلا أن المسلم يرث الكافر، والكافر لا يرث المسلم»؛^{۴۵}

امام صادق (عليه السلام) فرمود: پیروان دو کیش از یکدیگر ارث نمی برند، لیکن مسلمان از کافر ارث می برد، ولی کافر از مسلمان ارث نمی برد.

۴. وباسناد، عن الحسن بن محمد بن سماعة، عن عبدالله ابن جبلة، عن (ابن بكير)، عن عبد الرحمن بن أعين، قال: سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عن قوله (صلى الله عليه وآله): «لا يتوارث أهل ملتين» قال: فقال أبو عبد الله (عليه السلام): «نرثهم ولا يرثونا، إن الإسلام لم يزد في ميراثه إلا شدة»؛^{۴۶}

عبد الرحمن بن اعين گوید: از امام صادق (عليه السلام) درباره این سخنش که فرموده اند: پیروان دو کیش از یکدیگر ارث نمی برند. سؤال کردم؟ فرمود: ما از آنان ارث می بریم، ولی آنان از ما ارث نمی برند. اسلام درباره آنان بر سخت گیری در ارث افزوده است.

در توضیح این روایت ها باید گفت مراد از دو ملت: ملت کفر و ملت اسلام است، نه ملت اسلام و ملت غیر اسلام از سایر ملل چرا که اولاً اگر منظور عدم توارث بین ملت اسلام و ملت غیر اسلام بود باید در تعبیر می فرمود: «لا يكون التوارث بين الملل» و ثانیاً کفر ملت واحد معرفی شده است. چنان که صاحب مفتاح الكرامه فرموده است:

۴۲ . سوره توبه، آیه ۲۸.

۴۳ . وسائل الشیعة، ج ۲۶، ص ۱۳، ح ۶.

۴۴ . همان، ص ۱۵، ح ۱۴.

۴۵ . همان، ح ۱۵.

۴۶ . همان، ح ۱۷.

امام صادق(علیه السلام) کفر را ملت واحد معرفی کرده است و قرآن نیز بر این حقیقت دلالت دارد آن جا که می فرماید: (فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ).^{۷۷} و بعد از حق جز گمراهی چیست؟^{۷۸}

پس منظور اسلام و عدم اسلام نیست، بلکه اسلام و کفر است. و کفر چنان که گذشت به معنای کافر مقصر و معاند است و شامل قاصر و غافل نمی گردد. گذشته از آن که در روایت سوم یعنی روایت ابوالعباس دو ملت تفسیر شده بود به مسلم و کافر آن جا که فرمود: لا يتوارث اهل ملتین إلا أن المسلم يرث الکافر والکافر لا يرث المسلم.

دسته چهارم: منع ارث ذمی از مسلمان

بر این مضمون دو روایت دلالت دارد.

۱. محمد بن علی بن الحسین، یاسناده، عن الحسن بن محبوب، عن أبي ولّاد، قال: سمعت أبا عبد الله(علیه السلام) يقول: المسلم يرث امرأته الذمیة، و هی لا ترثه؛^{۷۹}

امام صادق(علیه السلام) فرمود: مسلمان از زن ذمییه اش ارث می برد، ولی آن زن از مسلمان ارث نمی برد.

۲. محمد بن یعقوب، عن أحمد بن محمد — یعنی العاصمی — ، عن علی بن الحسن التیمی، عن أخیه أحمد بن الحسن، عن أبيه، عن جعفر بن محمد، عن ابن رباط رفعه، قال: قال امیر المؤمنین(علیه السلام)، لو أن رجلاً ذمیاً أسلم، و أبوه حیّ، و لأبییه ولد غیره، ثم مات الاب، ورثه المسلم جمیع ماله، ولم يرثه ولده ولا امرأته مع المسلم شیئاً؛^{۸۰}

امیر مؤمنان(علیه السلام) فرمود: اگر مرد ذمی مسلمان شود و پدرش زنده باشد و فرزندان دیگر نیز غیر از او داشته باشد سپس پدر بمیرد، فرزند مسلمان تمام اموال را به ارث می برد و فرزندان و همسر او با وجود فرزند مسلم چیزی را به ارث نمی برند.

درباره این روایت ها باید گفت:

اولاً. مورد آنها خاص است، زیرا مورد روایت اول زوجه است و مورد روایت دوم فرزند و همسر و نمی توان از آن، قاعده کلی استفاده کرد.

ثانیاً. مورد آنها ذمی و ذمییه است که در زمان غیبت مورد ابتلا نیست، زیرا یا توان بر عقد ذمه نیست، و یا این که مشروعیت آن اختصاص به عصر حضور دارد، که رأی ما بر این است. بنابراین نمی توان به این روایت ها حتی در مورد خاص آنها استدلال کرد.

اگر گفته شود حکم این دو روایت به غیر ذمی یعنی مستأمن و معاهد که در زمان غیبت نیز محقق می شود، با تنقیح مناط تعمیم می یابد چرا که استیمنان و معاهده نیز مانند ذمه احترام در جان و عرض و مال و سایر حقوق اجتماعی را سبب می شود و اگر ذمی با این که حقوقش محترم است ولی از مسلمان ارث نمی برد، مستأمن و معاهد نیز چنین خواهد بود. به سخن دیگر اگر عقد ذمه که مناط احترام حقوق اجتماعی اهل ذمه بود، سبب نمی شود که از مسلمان ارث برد در باب استیمنان و معاهده نیز چنین است. بلکه می توان از راه اولویت بدین مسأله قائل شد، زیرا ذمی با این که جزیه می پردازد نمی تواند از مسلمان ارث برد پس دیگر غیر مسلمانان از قبیل مستأمن و معاهد که جزیه نیز نمی پردازند، به طریق اولی ارث نخواهند برد. در پاسخ این سخن خواهیم گفت:

اولاً. الغای خصوصیت چه رسد به اولویت ممنوع است، زیرا تفاوتی آشکار میان اهل ذمه و سایر غیر مسلمانان از قبیل مستأمن و معاهد در برخی از موارد است. که محل بحث نیز از آن قبیل است در این روایت ها زوجه اهل ذمه و ولد ذمی از ارث ممنوع شده اند و ظاهر مرفوعه آن است که مراد از ولد، ولد صغار است و از آن رو که زوجه و ولد صغار اهل ذمه از جزیه معافند، محتمل است ممنوعیت از ارث در مقابل این امتیاز باشد. ولی این معافیت در مورد مستأمن و معاهد نیست و لذا ممنوعیت از ارث نیز معنا ندارد.

ثانیاً. تعمیم حکم ذمی به غیر ذمی، مبتنی بر آن است که دلیل و مستند حکم در مورد اهل ذمه تمام باشد ولی چنین نیست. زیرا حدیث دوم به خاطر رفع و مجهول بودن این رباط ضعیف است و حدیث اول گرچه سندش صحیح است ولی تردیدی جدی در اعتبار آن وجود دارد، زیرا لازمه پذیرفتن آن عدم ارث زوجه غیر مسلمان اعم از ذمی و غیر ذمی می باشد. و این لازمه موجب تقیید و تخصیص در روایات فراوان وارد شده در ارث زوجه از زوج است که از نظر عقلاً تخصیص و تقیید روایات فراوان با یک خبر ولو سندش صحیح باشد، جای تأمل و تردید دارد.

۷۷. سوره یونس، آیه ۳۲.

۷۸. مفتاح الکرامه، ج ۸، ص ۱۸.

۷۹. وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۱۱، ح ۱.

۸۰. همان، ص ۲۴، ح ۱.

ثالثاً. بر فرض پذیرفتن تعمیم محتمل است ممنوعیت اختصاص به زمان حضور داشته باشد چنان که ذمه اختصاص به آن زمان دارد. چرا که ذمه مربوط به پس از دعوت ابتدایی و پیش از مقاتله و نبرد است و رأی مشهور و مختار آن است که دعوت ابتدایی اختصاص به زمان حضور دارد. بنابراین تعمیم نیز به همان زمان اختصاص خواهد داشت.

رابعاً. اگر تعمیم را به غیر اهل ذمه بپذیریم و آن را مختص زمان حضور ندانیم، این صحیح با این دو مرسله معارضه خواهد داشت.

۱. وعن علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن ابن أبي نجران، عن غیر واحد، عن أبي عبدالله(علیه السلام) فی یهودیّ أو نصرانیّ یموت، وله أولاد مسلمون وأولاد غیر مسلمین، فقال: «هم علی موارثهم»؛^{۵۱}

از امام صادق(علیه السلام) درباره یهودی یا مسیحی که فوت شده است و دارای فرزندان مسلمان و غیر مسلمان می باشد، سؤال شد فرمود: آنان ارث می برند.

۲. وفي (المقنع) قال: قال أبو عبدالله(علیه السلام) — فی الرجل النصرانی (تكون) عنده المرأة النصرانیة، فتسلم، أو یسلم، ثم یموت أحدهما، قال: «لیس بینهما میراث»؛^{۵۲}

امام صادق(علیه السلام) درباره مرد مسیحی که زنی مسیحی دارد و یکی از آنها مسلمان شود و سپس یکی از آنها بمیرد فرمود: میان آنان توارث نیست.

مرسله ابن ابی نجران، از آن رو که از افراد متعدد نقل شده [یعنی غیر واحد من اصحابنا] مانند صحیح است و معتبر می باشد، و مرسله صدوق نیز از آن رو که نسبت جزمی به معصوم دارد و با مرسله ابن ابی نجران نیز تقویت می شود اعتبار خواهد داشت. گرچه برای معارضه، مرسله ابن ابی نجران کفایت می کند.

با توجه به معارضه، ترجیح با مرسله خواهد بود زیرا با اطلاعات قرآن و سنت سازگار است.

دسته پنجم: عدم ارث یهودی و نصرانی از مسلمان

در این مضمون به سه روایت می توان استناد کرد:

۱. ویاسنده، عن عاصم بن حمید، عن محمد بن قیس، عن أبي جعفر(علیه السلام)قال: سمعته یقول: «لا یرث الیهودیّ والنصرانیّ المسلمین، ویرث المسلمون الیهود والنصرانی»؛^{۵۳}

محمد بن قیس گوید از امام باقر(علیه السلام) شنیدم که می فرمود: یهودی و نصرانی از مسلمانان ارث نمی برند، ولی مسلمانان از یهود و نصاری ارث می برند.

۲. عبدالله بن جعفر فی (قرب الاسناد)، عن عبدالله بن الحسن، عن علی بن جعفر، عن أخیه موسی بن جعفر(علیه السلام) قال: سألته عن نصرانی یموت ابنه وهو مسلم، هل یرث؟ فقال: «لا یرث أهل ملّة»؛^{۵۴}

علی بن جعفر گوید: از امام کاظم(علیه السلام) پرسیدم که مردی نصرانی فرزند مسلمانش از دنیا می رود، آیا از او ارث می برد؟ فرمود: پیروان دیگر کیش ها از مسلمان ارث نمی برند.

۳. محمد بن علی بن الحسین یاسنده، عن الحسن بن محبوب، عن هشام بن سالم، عن عبدالملک بن أعین ومالك بن أعین جمیعاً، عن أبي جعفر(علیه السلام)قال: سألته عن نصرانی مات، وله ابن أخ مسلم، وابن أخت مسلم، وله أولاد وزوجة نصرانی، فقال: «أری أن یعطی ابن أخیه المسلم ثلثی ما ترکه، ویعطی ابن أخته المسلم ثلث ما ترک إن لم یکن له ولد صغار، فإن کان له ولد صغار فإنّ علی الوارثین أن ینفقوا علی الصغار بما ورثا عن أبیهم حتی یدرکوا»، قیل له: کیف ینفقان علی الصغار؟ فقال: «یحرج وارث الثلثین ثلثی النفقة، ویحرج وارث الثلث ثلث النفقة، فإذا أدركوا قطعوا النفقة عنهم»، قیل له: فإن أسلم أولاده وهم صغار؟ فقال: «یدفع ما ترک أبوهم إلى الإمام حتی یدرکوا، فإن أتموا علی الإسلام إذا أدركوا دفع الإمام میراثه

۵۱. وسائل الشیعة، ج ۲۶، ص ۲۴، ح ۲.

۵۲. همان، ج ۲۶، ص ۱۴، ح ۱۲.

۵۳. همان، ص ۱۳، ح ۷.

۵۴. همان، ص ۱۸، ح ۲۴.

إليهم، وإن لم يتموا على الإسلام إذا أدركوا دفع الإمام ميراثه إلى ابن أخيه وابن اخته المسلمین، يدفع إلى ابن أخيه ثلثي ما ترك، ويدفع إلى ابن أخته ثلث ما ترك»^{۵۵}

مالک بن اعین گوید: از امام باقر(علیه السلام) درباره مرد مسیحی پرسیدم که از دنیا رفته و برادرزاده مسلمان و خواهرزاده مسلمان دارد و نیز فرزندان و همسر مسیحی؟ فرمود: دو سوم ترکه به برادرزاده و یک سوم آن به خواهرزاده مسلمان می رسد. البته در صورتی که این مرد مسیحی فرزندان خردسال ندارد. ولی اگر فرزندان خردسال دارد وارثان مسلمان باید نفقه و خرجی این فرزندان را از سهم ارث خود بپردازند تا به سن بلوغ برسند؟ گفته شد چگونه هزینه و انفاق کنند؟ فرمود کسی که دو سوم اموال را به ارث برده دو سوم خرجی را بپردازد و کسی که یک سوم سهم برده یک سوم خرجی را بپردازد. و وقتی کودکان به سن بلوغ رسیدند انفاق بر آنها قطع می گردد. گفته شد اگر کودکان در کودکی مسلمان شوند چه حکمی دارد؟ فرمود: ترکه پدر نزد امام می ماند تا به سن بلوغ برسند آن گاه اگر در سن بلوغ بر اسلام باقی ماندند، امام اموال را به آنان بر می گرداند و اگر در زمان بلوغ بر اسلام باقی نماند اموال را به برادرزاده و خواهرزاده می پردازند. دو سوم ترکه به برادرزاده و یک سوم به خواهرزاده می رسد.

در پاسخ به این روایت ها باید گفت:

اولاً. صحیحه محمد بن قیس و خبر علی بن جعفر گرچه به صراحت دلالت دارند بر عدم ارث یهودی و نصرانی از مسلمان، لیکن با مرسله ابن ابی نجران که پیش از این نقل شد معارضه دارند و از آن رو که مرسله با اطلاق کتاب و سنت در ارث اولاد سازگار است ترجیح با مرسله خواهد بود، علاوه آن که مرسله نقل های متعدد دارد [عن غیر واحد من اصحابنا] ولی صحیحه تنها از عاصم بن حمید نقل شده است.

شیخ طوسی در کتاب تهذیب الاحکام^{۵۶} از تعارض چنین پاسخ می گوید که مراد از جمله «هم علی موارثهم» در مرسله ابن ابی نجران ارث یهودیان و مسیحیان در میان خودشان است و اگر بگوییم مراد ارث بری از مسلمان است مرسله به صورت تقیه صادر شده است.

در پاسخ شیخ الطائفه(قدس سره) باید گفت: مرسله را به صورت فوق معنا کردن، یعنی ارث بری غیر مسلمانان در میان خودشان، خلاف ظهور روایت است و شیخ نیز بر این مطلب تصریح دارد و اما حمل بر تقیه در صورتی است که پیش از آن یک طرف معارضه موافق با قرآن و سنت نباشد. و مرسله ابن ابی نجران، با اطلاقات کتاب و سنت سازگار است، و نوبت به ترجیح به مخالفت با عامه نمی رسد.

ممکن است گفته شود، آن دو روایت در مقام معارضه رجحان دارند؛ زیرا شهرت فتوایی در میان اصحاب بر طبق آن است ولی این سخن نادرست است، زیرا موضوع شهرت در عبارات فقها کفر است ولی در این روایت ها موضوع یهودی و نصرانی است و از سوی دیگر با توجه به نقل متعدد مرسله در میان اصحاب [عن غیر واحد من اصحابنا] نمی توان پذیرفت که رأی مقابل مشهور باشد. چرا که در عصر حضور نقل روایت خود گواهی بر عمل و افتاء بر طبق آن است، و این تعبیر دلالت می کند گروه بسیاری از اصحاب ائمه در عصر حضور بر مضمون مرسله ابن ابی نجران عمل می کرده اند، بر این اساس چگونه می توان گفت رأی دیگر از شهرت عملی و فتوایی برخوردار بوده است.

ثانیاً. درباره روایت مالک بن اعین یعنی حدیث سوم باید همان مطلبی را گفت که مقدس اردبیلی پس از نقل این روایت گفته است:

این روایت با قوانین ناسازگار است و باید آن را کنار نهاد، زیرا از صحت برخوردار نیست مالک بن اعین توثیق نشده بلکه مذموم است. علامه در کتاب خلاصه^{۵۷} از کشتی نقل می کند که فرموده است: مالک بن اعین شیعه نیست بلکه علی بن احمد عقیقی او را از مخالفان شمرده است. پس باور به صحیح بودن این روایت چنان که صاحب غایة المراد^{۵۸} و مختلف^{۵۹} گفته اند دشوار است و ممکن است مراد آنها این باشد که این روایت تا مالک صحیح است. و در این صورت نمی توان به چنین روایتی در مسائل مخالف قوانین تمسک جست.

علاوه آن که متن روایت اضطراب دارد زیرا ابتدا فرموده است برادرزاده و خواهرزاده تمام ارث را می برند و تفصیل نداده که فرزندان وی مسلمان شده اند یا نه؟ و سپس حکم کرده اگر فرزندان اسلام آوردند امام سهم آنان را می پردازد.

۵۵. همان، ص ۱۸، ح ۱.

۵۶. تهذیب الاحکام، ج ۹، ص ۳۷۱، ذیل روایت ۱۳۲۷.

۵۷. خلاصه الاقوال، ص ۴۱۱.

۵۸. غایة المراد، ج ۳، ص ۵۹۷.

۵۹. مختلف الشیعه، ج ۹، ص ۷۴، مسألة ۲۳.

از سوی دیگر در متن روایت وجوب انفاق بر خواهرزاده و برادرزاده نسبت به فرزندان میت مطرح شده است با این که نمی دانند فرزندان مسلمان شده اند. ولی وجوب انفاق بر امام با این که می داند فرزندان مسلمان شده اند مطرح نیست. و این نیز جای تأمل دارد.^{۶۰}

دسته ششم: اسلام آوردن پیش از تقسیم ارث

روایت های فراوانی بر این مضمون دلالت دارد که سه حدیث را می آوریم:

۱. محمد بن یعقوب، عن علی بن ابراهیم، عن اَبیه وعن محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، وعن عذّة من أصحابنا، عن سهل بن زیاد جمیعاً، عن ابن محبوب، عن علی بن رثاب، عن أبي بصیر یعنی: المرادی، قال: سألت أبا عبد الله (عليه السلام)، عن رجل مسلم مات وله أم نصرانية، وله زوجة وولد مسلمون، فقال: إن أسلمت أمه قبل أن يقسم ميراثه أعطيت السدس، قلت: فإن لم يكن له امرأة، ولا ولد، ولا وارث له سهم في الكتاب مسلمين، وله قرابة نصارى فمن له سهم في الكتاب لو كانوا مسلمين، لمن يكون ميراثه؟ قال: إن أسلمت أمه فإن ميراثه لها، وإن لم تسلم أمه، وأسلم بعض قرابته فمن له سهم في الكتاب فإن ميراثه له، فإن لم يسلم أحد من قرابته فإن ميراثه للإمام؛^{۶۱}

ابو بصیر گوید از امام صادق (علیه السلام) درباره مردی مسلمان پرسیدم که مادری مسیحی و همسر و فرزندان مسلمان دارد؟ فرمود: اگر مادر پیش از تقسیم میراث، مسلمان شود يك ششم اموال به وی می رسد گفتیم: اگر همسر و فرزند و وارث دیگری که سهم برَد، ندارد، ولی خویشاوندانی مسیحی دارد که اگر مسلمان بودند ارث می بردند، در این حال اموال او از آن کیست؟ فرمود: اگر مادر مسلمان شود تمام اموال از آن او خواهد بود و اگر مادر مسلمان نشود و برخی دیگر از خویشاوندان سهم بر، مسلمان شوند، ارث از آن وی خواهد بود و اگر کسی مسلمان نشود، اموال از آن امام (علیه السلام) خواهد بود.

۲. وعن علی، عن اَبیه، عن ابن أبي عمير، عن عبد الله بن مسكان، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، قال: من أسلم علي ميراث قبل أن يقسم فله ميراثه، وإن أسلم وقد قسم فلا ميراث له؛^{۶۲}

امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر کس پیش از تقسیم میراث، مسلمان شود ارث خواهد داشت، ولی اگر پس از تقسیم ارث مسلمان شود سهمی ندارد.

۳. وعنه، عن اَبیه، عن ابن أبي عمير، عن أبان الأحمري، عن محمد بن مسلم، عن أحدهما (عليهما السلام)، قال: من أسلم علي ميراث (من) قبل أن يقسم فهو له، ومن أسلم بعد ما قسم فلا ميراث له، ومن أعتق علي ميراث قبل أن يقسم الميراث فهو له، ومن أعتق بعد ما قسم فلا ميراث له، وقال: في المرأة إذا أسلمت قبل أن يقسم الميراث: فلها الميراث؛^{۶۳}

امام باقر یا امام صادق (علیهما السلام) فرمودند: اگر کسی پیش از تقسیم ارث مسلمان شود سهم می برد، ولی اگر پس از تقسیم ارث مسلمان شود سهمی ندارد. اگر برده ای پیش از تقسیم ارث آزاد شود ارث می برد، ولی اگر پس از تقسیم ارث آزاد گردد سهم ارث ندارد. و فرمود: اگر زن پیش از تقسیم ارث مسلمان گردد ارث خواهد داشت.

این روایت ها گرچه تعدادش فراوان است و به صورت مستفیض نقل شده است لیکن از جهت دلالت مشکل دارد، زیرا این روایت ها بر مانعیت کفر و حاجب بودن اسلام دلالت ندارد بلکه با فراغ از این امر، حکم مسأله را بیان می کند، به سخن دیگر در مقام بیان این نکته نیست که مانع، کفر است یا عدم الاسلام و از این جهت ساکت است، بدین جهت نمی توان بر اینها استناد کرد.

ممکن است گفته شود در صحیحه ابی بصیر که نخستین روایت این دسته است، مفروض مادر مسیحی و خویشاوندان مسیحی است که از ارث محروم می شوند و در این روایت استفسار نشده که مسیحی بودن آنها از روی عناد و انکار است یا بر پایه قصور بوده است. به تعبیر دیگر ظاهر این روایت دلالت دارد که مانع از ارث عدم الاسلام است نه کفر.

در پاسخ باید گفت: ظاهر صحیحه آن است که کفر مادر مسیحی از روی تقصیر است چرا که با فرض اسلام آوردن فرزند، عروس و نوه، باقی ماندن او بر کفر از روی عناد و انکار است و گرنه چگونه با این همه علام و شواهد از آیین خود بر نگشته است. نمونه هایی در تاریخ اسلام نشان از این دارد که مادر پس از اسلام آوردن فرزند مسلمان می شده است.

۶۰. مجمع الفائدة والبرهان، ج ۱۱، ص ۴۸۴.

۶۱. وسائل الشیعة، ج ۲۶، ص ۲۰، ح ۱.

۶۲. همان، ص ۲۱، ح ۲.

۶۳. همان، ص ۲۱، ح ۳.

زکریا بن ابراهیم می گوید:

من مسیحی بوده و سپس مسلمان شدم و در هنگام حج امام صادق(علیه السلام) را زیارت کردم و جریان اسلام آوردن خود را تشریح کردم. آن گاه از حضرت درباره پدر و مادر و خانواده ام که مسیحی هستند پرسیدم که با آنان چگونه رفتار کنم؟ فرمود اگر از گوشت خوک استفاده نمی کنند، هم غذایی با آنان مانعی ندارد و به مادرت بسیار نیکی کن و کارهای او را به دیگری واگذار مکن و خود انجام ده. پس از بازگشت وقتی مادرم این رفتار را دید پرسید چه اتفاقی افتاده که رفتارت دگرگون شده است گفتم فرزند پیامبر چنین به من توصیه کرده است می گوید این بهترین دین است و مسلمان می شود و همان شب از دنیا می رود.^{۶۴}

درباره خویشاوندان مسیحی که در ذیل روایت آمده نیز همین مسأله صادق است؛ زیرا خویشاوندانی که سهم آنان در قرآن تعیین شده خویشاوندان نزدیک از قبیل پدر و مادر، فرزندان و خواهران و برادرانند و کفر آنان با این که برخی از اعضای خانواده اسلام اختیار کرده اند نمی تواند از روی قصور باشد، بلکه از روی تقصیر خواهد بود.

و لاقبل با وجود این احتمال دیگر نمی توان به روایت استناد جست به سخن دیگر ممنوعیت آنان از ارث به جهت مسیحی بودن نیست بلکه به جهت مؤتمن نبودن است و شاید سؤال نکردن حضرت از وضعیت خویشاوندان مسیحی بدان جهت است که در آن زمان تمام مسیحیان غیر مؤتمن بوده اند از این روی ترك استفصال دلالتی بر عمومیت حکم ندارد.

گذشته از آن که برخی از فقیهان در روایت ابی بصیر خدشه وارد کرده و آن را نپذیرفته اند چنان که صاحب وسائل از آنان نقل می کند.^{۶۵}

دسته هفتم: روایت های ارتداد

یک روایت بر این مضمون دلالت دارد:

وعن علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن أبان بن عثمان، عن مَعْنٍ ذَكَرَهُ، عن أبي عبد الله(عليه السلام) في رجل يموت مرتدًا عن الإسلام وله أولاد، فقال: ماله لولده المسلمين؛^{۶۶}

امام صادق(علیه السلام) درباره مردی که با حال ارتداد از دنیا رفته و فرزندان دارد فرمود: اموال او از آن فرزندان مسلمان وی می باشد.

به این روایت گذشته از ارسال در سند به چند دلیل نمی توان تمسك جست:

اولاً. حکم این روایت مختص مرتد است و از آن رو که مرتد احکام خاص دارد، الغای خصوصیت و تعمیم حکم آن به سایر اصناف کفار قابل قبول نیست.

ثانیاً. برخی روایت های باب ارتداد، ارث مرتد را از آن فرزندان می داند و قید مسلمان بودن آنها، در آن ذکر نشده است.^{۶۷}

دوم. اخبار عامه

در این قسمت به روایت هایی که به صورت عام مزایایی را برای مسلمانان در مقابل کفار اثبات می کند، استدلال می شود.

۱. ویاسناده عن أبي الأسود الدئلي: أن معاذ بن جبل كان باليمن، فاجتمعوا إليه، وقالوا: يهودي مات وترك أختاً مسلماً، فقال معاذ: سمعت رسول الله(صلى الله عليه وآله) يقول: الإسلام يزيد ولا ينقص، فوَرَّثَ المسلم من أخته اليهودي؛^{۶۸}

معاذ بن جبل در یمن بود، مردمان آن جا نزد او گرد آمدند و گفتند: مردی یهودی از دنیا رفته و برادری مسلمان دارد. معاذ گفت: از رسول خدا شنیدم که می فرمود: اسلام می افزاید و نمی کاهد. پس دستور داد که مسلمان از برادر یهودی ارث برد.

۲. قال الصدوق: وقال النبي(صلى الله عليه وآله): الإسلام يزيد ولا ينقص؛^{۶۹}

رسول خدا(صلى الله عليه وآله) فرمود: اسلام می افزاید ولی کم نمی کند.

۶۴ . الكافي، ج ۲، ص ۱۶۰، ح ۱۱ نقل با تلخیص.

۶۵ . وسائل الشيعة، ج ۲۶، ص ۲۰، ذیل حدیث ۱ (پاورقی ۳).

۶۶ . همان، ص ۲۸، ح ۶.

۶۷ . بنگرید: وسائل الشيعة، ج ۲۶، ص ۲۹، ح ۷؛ ص ۲۷، ح ۳.

۶۸ . وسائل الشيعة، ج ۲۶، ص ۱۴، ح ۸.

۶۹ . همان، ح ۹.

۳. قال: وقال(عليه السلام): لا ضرر ولا ضرار في الإسلام، فالإسلام يزيد المسلم خيراً، ولا يزيده شراً؛^{۷۰}
 فرمود: ضرر و زیانی در اسلام نیست، اسلام بر خیر و برکت مسلمان می افزاید و برای او شر نمی افزاید.
۴. قال: وقال(عليه السلام): الإسلام يعلو ولا يُعلَى عليه؛^{۷۱}
 فرمود: اسلام برتر است و چیزی بالاتر از آن نیست.

سستی استدلال به این روایت ها روشن است، زیرا وجهی برای استدلال در اینها دیده نمی شود، چرا که مسئله ارث بردن افراد غیر مسلمان از مسلمان نه شرعی برای مسلمان و نه علوی برای اسلام است، بلکه يك حق اجتماعی و از حقوق خویشاوندی و ازدواج است و هیچ ارتباطی به مسأله شرعی و یا مسأله علوی نداشته و ندارد. ناگفته نماند که تمام این روایت ها مرسله اند و از نظر سند اعتباری ندارند.

سوم. اجماعات

در درآمد این نوشتار سخنان فقیهان شیعه و اهل سنت را در عدم ارث غیر مسلمان از مسلمان آوردیم و در آن جا به اقوال آنان و اجماعات ادعا شده اشاره کردیم. اتفاق همه مذاهب در این مسأله بازگو شد.

در پاسخ باید گفت: اجماع در صورتی حجت است که مدرکی از کتاب و سنت در میان نباشد و با وجود مستندات قرآنی و روایی در يك مسأله جایی برای استدلال به اجماع نیست. در این مسأله از آن رو که تمامی فقیهان به اخبار و روایات بسیار تمسك جسته اند، باید بدانها رجوع شود و مورد بررسی قرار گیرد و اجماع در این میان نقشی ندارد.

فصل سوم: ارث بری مسلمان از غیر مسلمان و حاجب شدن وی از ارث وارثان غیر مسلمان

ارث بری مسلمان از کافر را قواعد عمومی ارث و عموماً آن تأیید می کند. به سخن دیگر اصل اولی که در فصل نخست بدان اشاره شد بر این مطلب دلالت دارد. به جز آن اخبار و روایات فراوانی بر این مسأله دلالت دارد که در فصل سوم آنها را گزارش کردیم و به جهت اختصار در اینجا تنها به فهرست آن اشاره می شود و از ذکر متن روایات خودداری می کنیم.

— روایت های سه گانه دسته اول

— روایت های دو گانه دسته دوم

— روایت های چهار گانه دسته سوم

— روایت های دو گانه دسته چهارم

— حدیث اول از دسته پنجم

مطلب مهم و قابل بحث در این فصل، حاجب شدن مسلمان از ارث بری وارثان کافر است. چنان که گذشت این رأی مورد قبول مشهور فقیهان شیعه می باشد.

در سخن فقیهان دو دلیل عمده بر این نظر دیده می شود. یکی اخبار و روایات و دیگری اجماع. اینک به نقل این دو دلیل و نقد و بررسی آن می پردازیم.

الف. روایات

مرحوم نراقی در کتاب مستند الشیعه به این روایت ها در این مسأله استناد جسته است:^{۷۲}

۱. روایت حسن بن صالح از امام صادق(علیه السلام):

۷۰. همان، ح ۱۰.

۷۱. همان، ح ۱۱.

۷۲. مستند الشیعه، ج ۱۹، ص ۲۴ — ۲۵.

المسلم یحجب الکافر ویرثه، و الکافر لا یحجب المؤمن ولا یرثه.^{۷۳}

۲. روایت مالک بن اعین از امام باقر(علیه السلام):

سألته عن نصرانی مات، وله ابن أخ مسلم، وابن أخت مسلم، وله أولاد وزوجة نصراری، فقال: «أرى أن يعطي ابن أخیه المسلم ثلثی ما تركه، ويعطى ابن أخته المسلم ثلث ما ترك إن لم یكن له ولد صغار...»^{۷۴}

۳. مرفوعه ابن رباط قال امیر المؤمنین(علیه السلام):

لو أن رجلاً ذمیاً أسلم، وأبوه، حیّ ولأبیه ولد غیره، ثمّ مات الأب، ورثه المسلم جمیع ماله، ولم یرثه ولده ولا امرأته مع المسلم شیئاً.^{۷۵}

۴. روایت فقه الرضوی:

و لو أن رجلاً مسلماً او ذمیاً ترك ابناً مسلماً و ابناً ذمیاً لكان المیراث من الرجل المسلم والذمی للابن المسلم؛^{۷۶}

اگر مرد مسلمان یا اهل ذمه بمیرد و فرزند مسلمان و فرزند اهل ذمه از او بر جای ماند، میراث مرد مسلمان و مرد اهل زمه از آن فرزند مسلمان خواهد بود.

۵. روایت هابی که دلالت دارد هر کس پیش از تقسیم ارث، مسلمان شود سهم می برد. برخی از این روایت ها را در فصل گذشته در دسته ششم با

ترجمه آوردیم.^{۷۷}

مرحوم نراقی پس از اشاره به این روایت ها نوشته است:

ثم بعد تحقق الشهرة العظيمة التي كادت ان تكون اجماعاً لا یضر ضعف المستند، مع ان فی روایات من اسلم علی المیراث ما لیس بضعیف؛^{۷۸}

با توجه به شهرت عظیم که در مسأله است و نزدیک به اجماع می باشد، ضعف برخی از روایات آسیبی به حکم نمی رساند، علاوه بر آن که در روایات مربوط به اسلام آوردن پیش از تقسیم میراث، حدیث ضعیفی وجود ندارد.

نقد و بررسی

به نظر ما به این روایت ها نمی توان استدلال کرد زیرا:

اولاً. از میان پنج روایت ذکر شده تنها حدیث اول یعنی خبر حسن بن صالح مستند مسأله می باشد و چهار حدیث دیگر دلالتی ندارد، زیرا روایت مالک بن اعین و مرفوعه ابن رباط اختصاص به مورد خاص دارد و نمی توان از آن حکم عام استخراج کرد.

همچنین روایت های مربوط به اسلام آوردن پیش از تقسیم ارث، اختصاص دارد به آن جا که مورث مسلمان باشد نه کافر و این هم از محل نزاع خارج است، زیرا سخن در آن است که مورث کافر است و وارث مسلمان، حاجب وارثان کافر می شود. و دلیل این که در این روایت ها مورث مسلمان است، این است که اگر مورث کافر باشد دلیلی ندارد شرط شود وارث پیش از تقسیم ارث مسلمان گردد، زیرا در صورتی که مورث کافر است و همه وارثان کافرند همه ارث می برند و نیازی نیست پیش از تقسیم ارث مسلمان شوند. بنابراین محل روایت ها جایی است که مورث مسلمان است.

ثانیاً. پیش از این بیان کردیم که مضمون روایت مالک بن اعین و مرفوعه ابن رباط با قواعد عمومی ارث و نیز کتاب و سنت ناسازگار است و بر فرض صحت سند قابل استناد نمی باشد.

ثالثاً. شهرتی را که فاضل نراقی برای جبران ضعف سند ادعا کرده، قابل احراز نیست، زیرا تنها چیزی که از مشهور به ما رسیده فتوای آنان به حاجب شدن وارث مسلمان است ولی مستند آنان برای ما معلوم نیست.

چرا که شهرتی می تواند جابر ضعف سند باشد که شهرت عملیه باشد بدین معنا که مشهور هر چند این روایات را ضعیف می دانسته اند، لیکن در مقام فتوی مستند خود را این روایات قرار داده اند و بدان عمل نموده اند، لیکن این استناد باید محرز و یقینی باشد و در اینجا ما نمی دانیم که آیا مشهور

۷۳. این روایت با ترجمه در صفحه ۴۶ نقل شد.

۷۴. این روایت با ترجمه در صفحه ۵۹ و ۶۰ نقل شد.

۷۵. این روایت با ترجمه در صفحه ۵۳ نقل شد.

۷۶. فقه الرضا، ص ۲۹۰.

۷۷. بنگرید: ص ۶۴—۶۹.

۷۸. مستند الشیعه، ج ۱۹، ص ۲۵.

در فتوای خود به این روایات ضعیفه عمل نموده اند تا بگویم شهرت عملیه جابر ضعف سند این روایات است یا این که مستند آنان در این فتوی ادله دیگری بوده است. بنابراین فتوای مشهور از آن جهت که شهرت عملیه برای ما محرز نمی باشد نمی تواند جابر ضعف سند این روایات باشد. رابعاً. درباره روایت حسن بن صالح بهترین سخن را شهید ثانی در مسالك فرموده است. وی در شرح عبارت شرایع که اگر کافری بمیرد و وارثان کافر و مسلمان داشته باشد، ارث از آن مسلمان است، چنین نوشته است:

هذا الحكم مشهور بين الاصحاب بل كانه لاخلاف فيه، وليس عليه من الاخبار دليل صريح سوى رواية الحسن بن صالح عن ابي عبدالله(عليه السلام) قال: «المسلم يحجب الكفار ويرثه، والكافر لا يحجب المؤمن ولا يرثه». و اثبات الحكم برواية الحسن غير حسن، إلا ان يجعل المدرك الاجماع؛^{۷۹}

این حکم نزد اصحاب مشهور است و گویا خلافتی در آن نیست و دلیل روشن و صریحی در میان اخبار و روایات جز روایت حسن بن صالح از امام صادق(علیه السلام) وجود ندارد. روایت این است که: مسلمان، کافر را از ارث منع می کند ولی کافر، مؤمن را از ارث منع نمی کند و از وی ارث می برد.

و اثبات حکم با روایت حسن بن صالح زیبا و حسن نیست، مگر آن که مدرك را اجماع قرار دهیم. چنان که بیان شد داوری شهید ثانی درباره این حدیث عالمانه و قابل قبول است.

ب. اجماع

دومین دلیلی که مشهور ممکن است بدان استناد کند، اجماع است چنان که در کلام شهید ثانی نیز بدان اشاره شد. وی پس از مناقشه در روایت حسن بن صالح مدرك را اجماع قرار داد.

فاضل نراقی پس از طرح این مسأله، نوشته است:

و ادعی علیه الاجماع فی المفاتیح و نفی عنه الخلاف فی السرائر والمسالك و غیرهما.^{۸۰}

در کتاب مفاتیح بر این مسأله ادعای اجماع شده است، و شیخ طوسی در کتاب خلاف و ابن ادریس در کتاب سرائر و شهید ثانی در کتاب مسالك و دیگران گفته اند در مسأله خلافتی نیست.

صاحب جواهر در این زمینه نوشته است:

بل المسلم يحجب الوارث الكافر فلو مات كافر وله ورثة كفار و وارث مسلم... كان ميراثه للمسلم ولو كان مولى نعمة او ضامن جريرة، دون الكافر وان قرب بلا خلاف أجده فيه بل الاجماع بقسميه عليه، بل المنقول منه نصاً وظاهراً في محكي الموصليات والخلاف والسرائر والنكت والتنقيح وكشف اللثام مستفيض؛^{۸۱}

مسلمان از ارث بری وارث کافر منع می کند. از این رو اگر کافری بمیرد و وارثان کافر و مسلمان داشته باشد؛ ارث از آن مسلمان خواهد بود. گرچه رابطه وی با کافر به عنوان ولایت نعمت یا ضامن جریره باشد و ارث به کافر نمی رسد گرچه به مورث نزدیک تر باشد. در این حکم خلافتی نیافتیم بلکه اجماع محصل و منقول بر آن دلالت دارد و اجماع منقول به صورت نص و ظاهر در کتب متعدد فقهی از قبیل موصليات، خلاف، سرائر، النکت، التنقيح و كشف اللثام به استفاضه رسیده است.

روشن است که اجماع با وجود اخباری مانند روایت حسن بن صالح مدرکی است و قابل استناد نمی باشد. بلی اگر دلیلی از اخبار و روایات در دست نبود، جایی برای استناد به اجماع وجود داشت.

خلاصه رأی ما با توجه به آنچه تاکنون گفته شد این است که:

اولاً. دلیل معتبر و قابل استنادی برای حاجب شدن مسلمان در دست نیست.

ثانیاً. اگر روایت حسن بن صالح را بپذیریم مورد آن به کافر به معنای لغوی یعنی کافر مقصر اختصاص خواهد داشت، چرا که کافر با قرآینی که در فصل نخست آوردیم، معنایش خاص خواهد بود و اگر جز این باشد با قواعد کلی ارث و نیز کتاب و سنت به شرحی که پیش از این آوردیم و در فصل چهارم نیز بدان می پردازیم، ناسازگار می باشد.

۷۹. مسالك الافهام، ج ۱۳، ص ۲۲.

۸۰. مستند الشیعه، ج ۱۹، ص ۲۴.

۸۱. جواهر الکلام، ج ۳۹، ص ۱۶.

فصل چهارم: رأی مختار

از لابه لای آنچه تاکنون آورده‌ام دیدگاه ما روشن شده است. ولی اگر بخواهیم آن را در يك جا و در يك قالب روشن ارائه دهیم چنین می‌گوییم:

۱. اصل اولی، ارث بری خویشاوندان از یکدیگر است به گونه ای که قرآن کریم و اخبار اهل بیت بر آن دلالت کرده است.
 ۲. آنچه از این اصل استثنا شده خویشاوندان کافرند که کفر آنان از روی عناد و انکار است و حقیقتاً کفر بر آنها صدق می‌کند. این مطلب را به استناد شواهد مختلف در کاربرد واژه کافر و مشتقات آن در متون دینی مطرح کردیم. بنابراین خویشاوندانی که در جایگاه و رتبه ارث قرار دارند، اگر کافر باشند و کفر آنان از روی تقصیر باشد از ارث محروم هستند.
 ۳. مشهور کافر را تعمیم می‌دهد و هر غیر مسلمانی را کافر می‌داند و به ادله مختلف عام و خاص و اجماع تمسک کرده اند. از نظر ما استدلال مشهور در این تعمیم نارسا و ناقص بود و در هنگام ذکر ادله مناقشات آن را بیان داشتیم اینک و در پایان این نوشتار مناقشه عام خود را بر آنها بیان می‌داریم.
- یکی از اصول کلی آیین اسلام و شریعت اسلامی مسأله عدالت خداوند است، عدالت الهی عمود خیمه تکوین و تشریح است. تکوین و تشریح هر دو بر پایه عدالت قوام گرفته است.

خدای متعال در کتابش بارها بر این مطلب تأکید فرموده است:

(وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا)؛^{۸۲}

و سخن پروردگارت به راستی و عدل، سرانجام گرفته است.

(وَمَا رُبُّكَ بظَلَامٍ لِّلْعَبِيدِ)؛^{۸۳}

و پروردگار تو به بندگان [خود] ستمکار نیست.

عقل نیز ظلم را بر خداوند قبیح و صدور آن را از ساحت او محال می‌داند. از سوی دیگر تمامی انسان‌ها بندگان خداوند و مخلوق اویند و خداوند بر آنها رأفت دارد و رحمت او همه چیز را فرا گرفته است. حال با این اوصاف اگر غیر مسلمان را به جهت غفلت و قصور از حق طبیعی اش که ارث باشد محروم گردانیم، یا وجود وارث مسلمان را حاجب و مانع ارث بری او بدانیم ظلم و تبعیض است و از نظر عقل و عرف قابل اغماض نیست. چرا که روابط نسبی و سببی انسان‌ها امری قراردادی نیست، بلکه پیوندی طبیعی است که حقوق طبیعی را به دنبال دارد و مانع شدن از این حقوق طبیعی موجه نمی‌باشد. به سخن دیگر عقیده و باور باطل که از روی قصور و غفلت شکل گرفته باشد قابل پیگرد و کیفر نیست.

بنابراین اگر توجیه‌هایی را که در رابطه با روایات خاصه پیش از این در ضمن فصول بیان داشتیم نپذیریم، لیکن باز می‌گوییم این روایات به جهت مخالفت با این اصول کلی قرآنی و عقلی باید کنار نهاده شود و به میزانی که مغایر عقل و عدل نیست بدان التزام حاصل شود. روشن است که این سخن درباره کافر به معنای حقیقی راه ندارد، چرا که کفر او از روی تقصیر و عناد و انکار است و می‌تواند منع او از ارث، کیفر و عقوبتی برایش تلقی گردد. چنان که شیخ صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه در بحث مانعیت کفر بر همین نکته تصریح دارد:

ان الله عزوجل انما حرم علی الکفار الميراث عقوبة لهم بکفرهم كما حرم علی القاتل عقوبة لقتله، فاما المسلم فلا یجزم وعقوبة یجزم الميراث؟! وکیف صار الاسلام یزیده شراً؛^{۸۴}

همانا خداوند عزوجل میراث را بر کافران تحریم کرده به جهت کیفر و عقوبت بر کفرشان چنان که قاتل را به جهت کیفر قتل محروم کرده است. اما مسلمان را به چه جرم و کیفری از ارث محروم گرداند؟ و چگونه گرویدن به اسلام برایش شر در پی داشته باشد؟

کتابنامه

۱. قرآن کریم

۲. میزان فی تفسیر القرآن، محمد حسین طباطبائی (۱۴۰۲ق)، مؤسسه اعلی بیروت، ۲۰ جلد.

۸۲. سوره انعام، آیه ۱۱۵.

۸۳. سوره فصلت، آیه ۴۶.

۸۴. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۲۴۳.

۳. المقنعة، ابی عبدالله محمد بن محمد بن النعمان العکبری البغدادی ملقب به شیخ مفید، مؤسسة النشر الاسلامی.
۴. مسائل الناصریات، علی بن حسین بن موسی الشریف المرتضی (م ۳۶۴ق)، مرکز البحوث والدراسات العلمیة.
۵. الکافی فی الفقه، ابی الصلاح الحلبي، منشورات مكتبة الامام امير المؤمنين (عليه السلام).
۶. الوسيلة الى نيل الفضيلة، ابی جعفر محمد بن علی الطوسی المعروف بابن حمزه، منشورات مكتبة آیت الله العظمی مرعشی نجفی.
۷. شرائع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام، الحقق الحلبي ابوالقاسم نجم الدين جعفر بن الحسن، انتشارات دارالتفسير، ۲ جلد.
۸. الجامع للشرائع، یحیی بن سعید الحلبي، مؤسسة سيد الشهداء العلمیة.
۹. الدروس الشرعية فی فقه الامامية، شمس الدين محمد بن مکي العاملي الشهيد الاول، مؤسسة النشر الاسلامی، ۳ جلد.
۱۰. الام، ابی عبدالله محمد ابن ادريس شافعی، دارالفکر لبنان، ۵ جلد.
۱۱. روضة المتقين فی شرح من لا یحضره الفقيه، محمد تقی مجلسی، بنیاد فرهنگ اسلامی.
۱۲. الصحاح، المسمى تاج اللغة و صحاح العربية، أبی نصر اسماعیل بن حماد الجوهري، دارالفکر لبنان، ۲ جلد.
۱۳. تهذیب الاحکام، ابی جعفر محمد بن الحسن بن علی الطوسی، نشر صدوق، ۱۰ جلد.
۱۴. المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للوافعی، احمد بن محمد بن علی المقرئ الفيومی.
۱۵. المنجد فی اللغة، لويس معلوفه، نشر بلاغت، چاپ سوم، ۱۳۷۶.
۱۶. مفتاح الكرامة فی شرح القواعد العلامية، محمد جواد الحسيني العاملي، دارالاحياء التراث العربي.
۱۷. المقنع، محمد بن علی بن بابويه (م ۳۱۱ — ۳۸۱ ق)، قم: مؤسسة الامام الهادي، ۱۴۱۵ ق.
۱۸. المواريث، علی اصغر مرواريد، بيروت، دارالتراث، ۲۲ — ۱۴۱۰ ق / ۲۰۰۱ — ۱۹۹۰ م، ۴ جلد.
۱۹. اللباب فی شرح الكتاب، عبدالغني الدمشقي الميداني، المختصر المشتهر باسم «الكتاب» ابوالحسين احمد بن محمد القدوري البغدادی، (۳۳۲ — ۴۲۸ هـ)، المكتبة العلمیة بيروت — لبنان.
۲۰. الکافی فی فقه الامام احمد بن حنبل، موفق الدين عبدالله بن قدامة المقدسي، المكتب الاسلامی دار ابن حزم، بيروت.
۲۱. المقنع فی فقه الامام السنة احمد بن حنبل الشيباني، موفق الدين... بيروت، دارالکتب العلمیة.
۲۲. بداية المجتهد و نهاية المقتصد، ابن رشد الحفيد، (م ۵۹۵ ق)، تحقیق خالد العطار، دو جلد، الطبعة ۱۴۱۵، دارالفکر.
۲۳. جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، محمد حسن النجفی (م ۱۲۶۶ ق)، بيروت، داراحیاء التراث العربي، (۱۹۸۱ م — ۱۳۶۰)، ۴۳ جلد.
۲۴. حدیقة الاصول، تعلیقة علی القوانين.
۲۵. فقه الرضا، علی بن موسی الرضا (عليه السلام)، (۱۵۳ — ۲۰۳ ق)، مشهد، مؤتمر العالمی للامام الرضا (عليه السلام)، (۱۴۰۶ ق).
۲۶. قاموس المحيط، محمد بن یعقوب فیروزآبادی (۷۲۹ — ۸۱۷ ق)، دارالفکر، بيروت، ۱ جلد.
۲۷. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی (۳۲۹ ق)، تهران، دارالکتب الاسلامیة، (۶۷ — ۱۳۶۳ ش)، ۸ جلد.
۲۸. كشف اللثام، محمد بن حسن بن محمد اصفهانی، فاضل هندي (م ۱۱۳۷ ق)، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، (۱۴۱۶ ق).
۲۹. لسان العرب، ابن منظور مصري (م ۷۱۱ ق)، بيروت، داراحیاء التراث الاسلامی، (۱۴۰۸ ق)، ۱۸ جلد.
۳۰. مجمع الفائدة و البرهان، احمد اردبیلی (م ۹۹۳ ق)، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، (۱۴۰۶ ق)، ۱۴ جلد.
۳۱. مسالك الأفهام الى تنقيح شرائع الاسلام، شهيد ثاني، زين الدين بن علی، (۹۱۱ — ۹۶۵ ق)، قم، مؤسسة معارف الاسلامیة، ۱۶ جلد.
۳۲. مستند الشيعة، احمد بن محمد مهدی نراقي، (۱۱۸۵ — ۱۲۴۵ ق)، قم، مؤسسه آل البيت، لاحیاء التراث، (۲۰ — ۱۴۱۵ ق)، ۱۹ جلد.
۳۳. مفردات غریب القرآن، الراغب اصفهانی، (وفات ۵۰۲ ق)، دفتر نشر الكتاب، ۱۴۰۴ ق.
۳۴. من لا یحضره الفقيه، ابو جعفر الصدوق محمد بن علی بن بابويه (م ۳۸۱ ق)، حقه و علق عليه: الحجّة السيد حسن الخراساني، دارالاضواء، بيروت لبنان، ۴ جلد.
۳۵. وسائل الشيعة، محمد بن حسن الحر العاملي (م ۱۰۳۳ — ۱۱۰۴ ق)، قم، مؤسسة آل البيت، لاحیاء التراث، (۱۴۲۱ ق)، ۳۰ جلد.
۳۶. المجموع شرح المذهب، ابی اسحاق ابراهيم بن علی بن يوسف الشيرازي، محيى الدين ابن زكريا يحيى بن شرف النووي، (م ۶۷۶ هـ)، منشورات محمد علی بیضون لنشر كتب السنة و الجماعة، دارالکتب العلمیة، بيروت لبنان، ۲۷ جلد.
۳۷. خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال، علامه حلی، (۶۴۸ — ۷۲۶ هـ)، تحقیق نشر الفقاهة.

۳۸. غایة المراد في شرح نکت الارشاد، الشهيد الاول، (م ۷۸۶)، مرکز الابحاث والدراسات الاسلاميه، انتشارات دفتر تبليغات اسلامي حوزه علميه قم، ۴ جلد.

۳۹. مختلف الشيعة في احكام الشريعة، علامه حلي، مرکز الابحاث والدراسات الاسلاميه، بوستان كتاب، ۱۰ جلد.